

در لغت و متون تفسیری، طاغوت به «کل معتد»، «کل صارف عن الحق»، «کل معبود دون الله»، «ما یزین لهم الشیطان ان یعبدوا الاصنام» و تعابیری شبیه این‌ها، معنا شده است؛ بنابراین تطبیق آن بر مثل نهادهای غیر الاهی نیز، خروج از معنای این واژه نیست. در قرآن از خواستن و دنبال کردن حکم جاهلیت، نهی شده است. *أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ*¹

اصل منع

واضح است که اندیشه منع - مطابق رأی فقیهان - به اصل عدم ولایت و صلاحیت نیز مستظهر است و طبق بیان‌های گذشته، لازم نیست قضا را به ولایت بر مردم برای فصل خصومت و احقاق حق، تفسیر کنیم تا این اصل جاری شود، زیرا با اضافه آن به مثل «صلاحیت» و «جعل» (اصل عدم صلاحیت برای قضا و عدم جعل چنین قضایی)، اصل مزبور مطلقاً مجال حضور دارد.

اقتضای تحقیق

به اعتقاد ما مسیر رسیدن به جواز یا منع در مساله، مسیر همواری نیست و به این سادگی که گذشت نمی‌توان فتوا به جواز یا منع داد، در عین حال، آن چه بیان گردید، خالی از دقت نبود. به هر روی، به نظر می‌رسد بتوان مقتضای تحقیق را در ارقام ذیل خلاصه کرد:

- 1.** هر گاه رأی صادر از مقام قضایی، مصداق قانون الزام باشد (با اختلافی که در این قانون، از جهت گستره آن وجود دارد، از جهت شمولش نسبت به کفار) منعی برای اعتبار چنین قضاوتی نخواهد بود و چنین قضایی، قضای شرعی (به اعتبار مصدر نه اسم مصدر)² به حساب می‌آید.
- 2.** در غیر صورت فوق و بر مبنای اشتراک همگان در فروع، اصدار رأی بر اساس غیر شریعت مطهر اسلام، با پذیرش آن، حرام و مصداق تشریح است. چنان که اعتباری هم به این قضا نیست و اکتساب از طریق آن نیز سحت است.
- 3.** در صورتی که اصدار رأی قضایی همراه با استناد خروجی آن به شرع انور نباشد (چنان که مفروض چنین است)، می‌توان به اسناد یا مؤیداتی تمسک جست و جواز را در مساله ثابت کرد. مثلاً گفته شود: ظاهر برخی آیات قرآن جواز داوری در حق اهل کتاب، بر اساس اقتضای باور خود آن‌ها است، حتی بعد از ظهور پیامبر خاتم - صلی الله علیه و آله - توجه کنید:

*وَلِيْحُكْمَ أَهْلِ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ*³

ما قبلاً در ارتباط با این آیه و برخی اسناد قرآنی و روایی دیگر صحبت کرده‌ایم.⁴

1. سوره مائده: 50.

2. بنا بر مبنای اشتراک همگان در فروع.

3. سوره مائده: 47.

4. ر.ک: ص 143 و 146 و صص 136 و 139.

4. اصولاً وقتی جمعیتی، قانونی را پذیرفته‌اند یا بر آن‌ها حاکم است، هیچ کس هم به راه دیگری فکر نمی‌کند و بنا نیست افتضای شریعت مطهر در آن واقعه پیاده شود، فصل خصومت و احقاق حق هم باید صورت پذیرد و ...، ما منعی برای جواز داوری بر آن اساس برای قاضی غیر معتقد نمی‌بینیم. واضح است که با توجه به آن چه در رقم سوم و چهارم گذشت، مجالی برای اصل منع و عدم صلاحیت نیست.

قابل ذکر این که قضاوت در این صورت، قضاوت شرعی با لوازمی که دارد - نظیر لزوم متابعت از رأی قاضی - نیست. البته هر گاه عدم اطاعت از این رأی موجب اختلال نظام شود یا مفسده‌ای فراگیر بر آن مترتب گردد، اطاعت از رأی قضایی لازم می‌گردد. ما قبلاً اشاره کردیم که هر نوع داوری، قضاوت شرعی نیست، لکن چنین مفروضی خارج از گفتگوی ما است.

5. گاه مفاد رأی قضایی، مربوط به مدیریت جامعه و شیوه‌های اجرایی است، نظیر داوری در ارتباط با قوانین راهنمایی و رانندگی، در این جا قضاوت بر طبق مقررات حتی غیر دار الاسلام، بر مبنای لزوم متابعت از مقررات آن‌ها،⁵ مشروع خواهد بود. چنان که آثار قضا را نیز دارد.

6. هرگاه شریعت مطهر رویه‌ای را برای غیر پایبندان به شریعت پذیرفته باشد، چنان که در شریعت مطهر آمده: «لکل قوم نکاح» قهراً قضاوت بر بنیان آن، قضاوت صحیح شرعی است؛ هر چند به حسب فرض، اصل بنا بر بنیان واقعی و صحیح شرعی، نهاده نشده باشد.

7. با همه این احوال، مواردی وجود دارد که جواز قضاوت بر بنیان قوانین موضوعه یا رویه‌های قضایی، هر چند نه به عنوان قضاوت مشکل خواهد بود. فتامل.

ضمناً از تحقیق فوق به دست می‌آید که دوگانه قضاوت و عدم را باید به سه‌گانه قضاوت، شبه قضاوت (داوری نه به عنوان شرع) و عدم، تغییر داد و از آثار آن غافل نماند.

5. ما اطلاق این رأی را قبول نداریم. به فقه و مصلحت، صص 126.128، مراجعه شود.